Niçâb uççahân

Pertsch, Or. H. 1,5.

Aumer, Pers. Handschr. München S. 112

№ 57

1



رب يسّر بسم الله الرحمن الرحيم وتمّم بالخير

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

شکر وسپاس مر خدای عز وجل که پروردگار عالمین است ونفع آخرت پرهیزکارراست رحمت رساینده والسلام

عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَأَزْوَاجِهِ أَجْمَعِينَ بيت چنين گويد ابو نصر

بر تعریف کرده شده

فراهی نصاب من بخوان گر علم خواهی حسد حافِ

وجفرحاسده ما حرکت الشمال النحل الدقيق وتخسر کن

حسد برنده یعنی بدی برنده او

الشمال النحل الدقيق که چون صبیانرا پیش از تعلیم لغت

اردباریک را



عرب

عرب رغبت می افتد باشعار فارسی چون خوش آمدن

شعر مر طبعهای موزون را عزیز است و تعلیم لغت کلید همه علمهاست

قدری را از وی نظم کردم تا بی تکلف یاد کنند و چند بیت

رنج بردن در چیزی

که ضابطه بود مر هر چیزی را از علوم بمیان این قطعها در آوردم

تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کس را رغبت افتد

و چون این مجموع دویست و بیست بیت آمد انرا نصاب

الصبیان نام کردم ومن الله التوفیق

سوال اگر از [illegible] ابونصر [illegible] نصاب [illegible] ۱۲
این رساله را نصاب نام کرده [illegible] جواب [illegible]

القطعة الاولی

بچو اندر تقارب نهی پا درون

بتقطیع وزنش چنین کن برون

فعولن فعولن فعولن فعول

زهی دولت را فلک رهنمون

الهی

الٰه هست الله و رحمن خدای

دلیل است هادی تو گو رهنمای

رحیم است غفار آمرزگار

محمد ستوده ورع پارسای

محمد ستوده متین استوار

بقرآن ثنا گفت ویرا خدای

خویشان فرزندان

صحاب است یاران و آل اهل است

ع ب ف ع ف

که اسلام دین است زین بپای

سما آسمان ارض و غبرا زمین

ع ع ع ف

محل و مکان و مغان است جای

ع ع ع ب ف

سقر دوزخ ونار آتش دولی

جنت بهشت آخرت آن سرای

ریه شش قفا جبره ووجه روی

فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفت لب لسان جه زبان فم دهان

يَدٌ و جَارِحه دست و حُلقُومٌ نای

ع ف ع ف ع ف

الاخری
بدو جارحه الست که بدو در میان
آدمیان استعمال کنند
و جارحه در سایر حیوانات استعمال کنند

فَرَسٌ اسپ بَغلٌ استر و سَرجٌ زین

ع ف ع ف ع ف ع ف

جمع افراس
جمع بغال

بَعِيرٌ اشتر است و جَرسٌ چه درای

ع ف ع ب ع ف

رَجُلٌ مرد و مَرأةٌ زن و زَوجٌ جفت

ع ف ع ف ع ف

ازواج

غَنِيٌّ مال دار است و مسکین گدای

ع ف ع ب ع ف

قنازن

قناتست کاریز و عذب آب خوش

چو ینبوع چشمه حماة است لای

کران عود و بربط و تر شرعه رود

ولی صنج چنگ است و مزمار نای

تعلّم بیاموز و اعلم بدان

تکلّم سخن گوی تکرّم به بخش ترحّم ببخشای واسحق بسای

(بسودن) (گناه بخشیدن)

(این همه لفظ پلنگ ۱۲)

غفرنی وهنیرم چو هرماس شیر

(عقل)

صرمیه عزمیه چو اندیش رای

(علت) (زخم)

تعب رنج و داء علّه وقرح ریش

(افسوس) (درد دیگر)

وجع درد وحمّی تپ وویل وای

القطعه

القطعة الاخرى في بحر المجتث

بحر مجتث ازان طبعها بشتاب كنند

گران سخن همه چون لؤلؤ خوش‌آب كنند

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

چنين كنند چو تقطيع او صواب كنند

ضیا و نور روشنا و روشنی افق کران

فتی جوان و خفیف سبک و ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز

لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و زروی انگشت سرب

7

حلیت زیور غالی گران خبیص ازن

جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ

مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عضب بی ویلیه جوشن است و درع زره

وهق کمند و بی نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع و قتام و هباء هج غبار

کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد

جان کندن

قراضه ریزه زر ربح سود خسران زیان

یغوث و نسر و یعوق است بعل و ود بت

سوانح

سواع ولات ومنات است نامهای بتان

صنم بتست ونصب آنکه از سنگ است

وثن بت و ثنی بت پرست والهامی

جو عود شارق و ناب و ثلث ناقه پیر

افیل حاشیه وحشو اشتران جوان

هدف نشانه غرض هم خدنگ حقیقه زهگیر است

ع ف ع ع ف

(حلقه) (پیکان شد)
وتر زه آمد و معراض تیر گز میدان

ع ف ع ف

القطعة الاخرى في بحر الرمل وهذا وزنه

ای که چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود

بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن

فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات

شاد باش ای مفخر اهل خراسان و عراق

رنجید کردن صدر سینه زلب رانو راس

تو بجامه زرق زوری راد بو شته باب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه ریگ رمل

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

جمعه محاسن

قبح جمعه مقابح

ذیب سرحان سید گرگ و سمع بجنس فاره موش

جمعه ذیاب و ذؤبان

حیة مار حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو و شعر موی

نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش و اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنك و يوم روز ليل شب

غيظ خشم و ضحك خنده حكه خارش نقبه كر

شارق و شمس و ذكا و يوح و بيضا افتاب

سام ابرص و عسجد و عقيان و عين و نضر زر

نيك صحبت قبله بوسه مهر كابين خدن دوست

زوج شوی و زوجه زن عنّین سست و فحل نر

حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان لحم گوشت

اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

لجّه ود اماء و یمّ و بحر دریا قعر تک

فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار اهو و خر

شط و شاطی عد دجله عیقه ساحل کنار

معبر آنچه بگذرانند معبران جای گذر

خمع اطلس سید مان اوس باشد نام گرگ

قرص و عجزه نام خرمه چون شرق شید نام خور

بز جامه ستبر برده رقعه پاره رث هاکهن

اَظْهَارِه آبْره دان وَ اَلْبِطانه آستر

القطعه الاخرى فى بحر المجتث

زهى طراوت روييت چو گل هميشه بهار

قد تو در چمن حسن خوش رفتار

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

نوبها

زهى طراوت روييت چو گل هميشه بهار قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

تو بحر مجتث این را بدان و کن تکرار

فرس جنیبر و کم آستین سب دستار

چو ذیل دامن جامه است تکه بند ازار

کثیر سخت و وافر تمام ناقص کم

قلیل و نذر و یسیر اندک و حساب شمار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه

عَتاد سازره و جبریل نام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض

خبا خانه معرکه لشکرگاه و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد

ابخاط

سوراخ سوزن

خیاط و مخیط سوزن خرت و سم سوفار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول

شقیق دادر و ردء و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو

سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

عُقارٌ قهوه و راحٌ و مُدام و قرقفٌ می

کَمیٌ دلاور و فارِسٌ سُوار صید شکار

تصافُحه است گرفتن چو دست یکدیگر

تعانُق است گرفتن کنار و هم کنار

اَحَدٌ یکی عَشَرَه ده ماءَهٌ صد اثنان دو

ثلاث

ثلاث و خمس سه و پنج و اربع است چهار

و لیک سته و سبعه ثمانیه تسعه

شش است و هفت دیگر هشت و نه چو الف هزار

چو بیست عشرین دان بعد ازین ثلثین سی

چو اربعین چهل و پنجه است خمسین دار

چو شصت ستین و هفتاد باز سبعین است

دگر ثمانین و تسعین دو چهل نود پندار

عقور کلب گزنده جمل شتر باشد

خریف فصل خزان و ربیع فصل بهار

قبیل و امة و عصبة چو رهط و فرقه گروه

جماعة

چنانکه ایم حیش اخترم است و شجیع یار

بطین بزرگ شکم باشد و جبرین جید

بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار

غرب بید است و صنوبر خلاف بار و بید

چو نخل خرما و فرصاد توت و دلب چنار

چو طلح و خمط درختان خار با میوه

چو اثل شوره گز و شوک خار و سدر کنار

القطعه الاخرى فى بحر المجتث

بریز در صدف خاطر ای هنرپرور

ز بحر دلکش مجتث سفینهای گهر

مفاعلن

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بخوان ز بعد وی این قطعه لطیف از بر

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر

ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد

چنانکه ظهر خسیر و الدواب ستور

زکی است پاک و حفی مهربان خفی پنهان

جلی پدید نبی و رسول پیغمبر

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس

شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر

فلق

فلق سپیده شفق روشنی اول شب

مجره کهکشان خط استوا محور

عقیم عاقر نازاد و حامل آبستن

ربیبه دختر زن بنت و ابنه دختر

حمل بره بقر و ثور گاو عجل بچش

مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر

بعید دور ورا پس امام پیش وسط

میانه وسط میان تحت زیر و فوق زبر

علامت سندان یتیس فطس پیک و منفخ دم

قدوم و منحت تیشه حصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چو پای را خلخال

وشاح و عقد حمایل رعاث تاج افسر

بدی نخستین و ثانی دوم اخیر پسین

نقیض اولی اخری و آخر است دگر

قمیص کرته و یلمق قبا و ریطار کوی

نصیف هجو خمار است و مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بیمزه است مالح شور

فرات عذب و زبیب اصف و مویز کبر

شراره خذره بود مارج و شواظ لهب

زبانه فهم چه انگشت رماد خاکستر

زجل

عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس

ادام نانخورش قند و سکر است شکر

حزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی و منطق و نطاق کمر

رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف

ستوقه ستّه و حدّاد و قین آهنگر

شفا جرف لب وادی و هار افتاده

ز جهت جو و جهت و شطر است سوی قلّه سر

بکیم کنک و ذریعه وسیله مرجل دیگ

نبیه نبیه شنیده شناس قدر خطر

القطع

20

القطعة الاخرى في بحر الرمل

اي زباريك میانت همچو موی در کمر

غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خیز در بحر رمل این قطعه را برخوان زبر

فرخ فروج است جوزه بیضه تخم مرغ و خود

چون عنب انکور و تین انجیر و کمثری امرود

اصفر و فاقع چو زرد است احمر و قانی است سرخ

هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنک

است

هست حصبا سنکریزه ماء و وادی آب رود

سنکریزه

جود فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده ریک

زیاده

وعظ امیشاق و تحیت پند و پیمان و درود

غبن در زرها زیانست و غبن در رایها

زیان یافتن در خرید و فروخت

چون غنا دان بی نیازی ور بمد خوانی سرود

ظریٰ دایه حیٌ زنده دبش دوشاب ابس

دایه زنده
دوشاب
یعنی شیره انگور
و شیره خرما و عسل

ثُوم سیر وحلجلان کُنجد جُمَّص نخود
(زیستان)
لهسن کونجیر

هاویه دان وجهنم دوزخ وغساق ریم
ابرجهنم / دوزخ / ابراد / و دوزخ
پیپ

دُود کرم ودُخ نُخاس است ودُخان نجموم دود

القطعه الاخرى فی بحر المجتث

جدول

چو دل به پردهٔ عُشّاق میکند آهنگ

ببحر مجتثّ بخوان غزل بنغمه و چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی تا شودت علم و دانش و فرهنگ

سُعال سُرفه و سُرعت شتاب و لبث درنگ

بکرار

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمرا

شعا اوزهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

بکسر صاد رنگ
یعنی آنکه جامه را
یا غیران تابانی رنگ کنند

اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقراع کل

اشل و اقطع بیدست و ران و اعرج لنک

قتل

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد و دب و نمر یوزدن او خرس پلنک

غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعب

ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنک

قصب نی آمد و ظفر فا کز و براعه غرو

چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنک

فقاهة دانش و کافی بسنده طبع منش

ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنک

چو طابه طیبه یثرب مدینه ام قری

چو بکه مکه شناس و صفا و مروه دو سنک

تمام

قسامه نجه سوکند بود هنیده صدات

نجه نوکر ییغ صد صدد

ابل شتر مقناطیس دان زنوعی بنبک

نام سنک

نبر سنک جقماق

حدید و خص و قشیب و بدیع تازه و نو

تازه نو تازه تازه تازه

شیر بچه همچو جنینه گمان مقاتله جنک

کمان گمان خاک

القطعة الاخری فی بحر المتقارب المثمن السالم

ز شرم رخت لاله را خون شده دل

ز رشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعول

تقارب ازین وزن گردیده حاصل

ترابُ و رَغام و ثَرَیٰ خاک وطن گل

ع خاک ع خاک ع خاک [illegible] وطن [illegible] آب و گل مخلوط

وطن جایگه کرم ز ربع منزل

بفتحتین جای بودن و اقامت کردن مردم او طان جمع

ده ابیات اندر تاختن هر یکی را

بترتیب نامست روشن نه مشکل

مجلّی مصلّی مسلّی و تالی

جو مرتاح و عاطف حظیّ و مؤمّل

لطیم و سکینت از ب جاجت عرق خوی

فواد است و قلب و جنان و حشا دل

بدین ده دوی دیگر الحاق کردن

یکی هست قاشور و دیگر رحیه فسکل

امام الهدی فخر دین فراهی

ازیساقی

ز اسپهای اسپان بکف مشکلی

القطعة الاخری فی البحر المتقارب

ایا عارضت رشک خورشید و ماه

گرت در تقارب شود اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول

بخوان خوشش درین وزن هر صبحگاه

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس

دم و جند جیش است و عسکر سپاه

حض

عرض خواسته طارف و تالدش

نو اش با کهن دان و فاسد تباه

غد و امس عکس اند فردا و دی

جو ابیض سپید است و اسود سیاه

ذنوب است و غرب است و سجل است دلو

رکیه جب وبیر وقلیب ست چاه

حجی حجر ولب عقل ونهیه خرد

خطا جرم وذنب ست وعصیان گناه

حطب هیزم است وضرام وحصب

فروزینه عشب وکلا دان گیاه

مناص

28

مناص و مفر جای بگریختن

گریزگاه
گریزگاه

ملاذ و معاذ است و ملجا پناه

حکم داور و محکمه جای او

ولی بینه همچو شاهد گواه

حجت روشن و آشکار او گواه

ذهاب و مجی رفتن و آمدن

سیاحت بگشتن سیاحت شناه

قعیده وحلیله ضعیفه ربض

زنوبعل شوهر دنیه کلاه

القطعه الاخری فی البحر الخفیف وهذا وزنه

خوشتر از بحرها است بحر خفیف

وزن

29

وزن او اصل مثنوی لطیف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

کل شیئ من الظریف ظریف

من و عن از الی و حتی تا

این کو کیف بخوام و او یا

فِي دَرْاُسْتُ وَعَلَي بَرْوَكُمْ جند

نَحْنُ وَنَا اِنَّنَا وَ اَنَا ما

جون اَنَا اِنَّنِي وَاِنِّي مَنْ

مَاجِه وَچيست مَنْ كه وَمَعَ با

اَنْتُمْ دُكُمْ شما وذا اين مرد

اَنْتَ

أَنْتَ تو أَنْتِ زن وتی تنها

تو مرد — تو زن — وتنها واحد را همیگویند

إِنْ ولَوْ اگر مَتىٰ کی وَ لَا نه

نیست

اگر و اگر — کی وقت

أَيْنَمَا همچو حَيْثُمَا هرجا

همچنین — هریکی

فَلِسْ وقَبْل پیش وبَعْد پس

یعنی پس

لِ مرا ولِي مرا لَنَا ما را

خاص

صِنّه مکوّمَه مکن دَعْ و دوزمان

لَمْ دلما نه وهسلم تبیا

ذِيْ وَهٰذِيْ وَهٰذِه این زن

مرد راذا وذو است یاهذا

غیرْ خبرْ قطّ هرگز الضا نیز

رُبَّهُ و رُبَّمَا و رُبَّ

ع ع ع ف

بسیار

تِلْكَ آن زن چو ذٰلِكَ آن مرد

ع ف ع ف

ثَمَّ آنجا و هٰهُنَا اینجا

ع ف ع ف

ثُمَّ باز است و مُنْذُ از آنکه باز

ع ف ع ف

یا بَسْ یا لَیْتَ در لَعَلَّ رجا

ع ع ع ف

القطعه الاخری فی البحر المجتث مثمن

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز

قد تو سرو و چو عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز

ا٦١

رجا امید و کرانست و سوغ حل و جواز

روائی و نصفت عدل و صوت جرس آواز

حضیض و غایر و غور است و هجل و وهده نشیب

یفاع و ربوه چو تل است و نجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک

ارز برنج دمرق شوربا قلولا قاز

قصید مغز سطبر است مخ را مغز تنک

قدید قاق وسمین فربه وطویل دراز

محیض دوغ ولبن شیر وکزبره گشنیز

کراع پاچه جبن وبصل پنیر وپیاز

تمه

سمید و رمکه نان سفید و خشکره

رغیف گرده و بدرست و ابتدا آغاز

قطیع دان رمه جعبی و عناق بزغاله

جبانکه منعز بز و ضان میش تیس نباز

ابو الملیح حکاوک و راست قبره نام

چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

صغیر خرد و حباری شواظ و مخلب چنگ

حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع گاز

تکرع است وضو آبدست و نیت عزم

بنیه قبله و کعبه است چون صلوات نماز

عطاس

عطاس عطش عطف لاغری جذام خوره

جبان و باع و هران بیدل و تسبیح و ناز

علانیه علن و جهر آشکار بود

ضمیر و فکر چه اندیشه سر و نجوا راز

وتل سمت تد عدق ضحل شلشله غنجه

چو قبیح و عیل و غلال ابدان شریک انباز

ع ع ع ف ع ف

زنیم سند و دعی نیز هم بدی شیرم

رسیل همراه و بغله زن و مجی همراو

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه

قرین و ندیم بود همدم و شریک انباز

ع ع

ایل

اكيل هم خور وهم كاسه وسمي همنام

رفيق يار موافق عشير جه همتا ز

القطعه الاخرى في بحر الرمل وهذا وزنه

اي قدت سرو خرامان وي رخت ماه تمام

ساز در بحر رمل بار ديگر سرود مقام

فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلاتٌ

همچو بلبل بعد از آن این قطعه خوان هر صبح و شام

سید قرم و غطریف و حلاحل سید و راس و همام

مهتر است و دست صدر و شیخ و خیر و اسم و نام

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد

جز

جنب پهلو جار همسایه یکهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین

نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم

کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیک و کاس جام

لفت شلغم نقل تره زرع کشت و ریع دخل

کشت یعنی کاشتن

کُدس خرمن خرمه دسته صعب و اقف تندرام

ثغر و ضرس و سن دندان ظفر ناخن جلد پوست

خد رخ و جوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام

آدمی انسی و انسان مردم و جنی و پری

اُجر مزد و رُشوه پاره غُرم تاوان دَین وام

اِصبع انگشت است لیک ابهام انگشت نر است

باز سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام

سُقم بیماری و صحت تندرستی تنه گیر

قیح و دم ریم است و خون القلس قی انی خام

پنجشنبه دان خمیس و قرن ۳۰ سی سال درست

ف ق ع ع ف

پنجشنبه

بضع از ۳ تا ۹ هر یک عدد را هست نام

ف ع

عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه

ع ع غ ف ع ع ف ف

[illegible]

سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

غ ف ع ف ع ف

حین و آیان واوان وقت و جدیدان روز و شب

ع ع ع عف ع ف

غزوه

غدوه بکره بامداد و فجر مغرب صبح و شام

صوم دان روزه عشا نام نماز خفتن است

ظهر پیشین عصر دیگر فجر مغرب صبح و شام

چون احد یک شنبه اثنین دو ثلاث و اربعا

هست دو شنبه سه شنبه چهارشنبه والسلام

طل و رهمه نرم باران ساهیه باران سخت

باران نرم و اندک — باران بسیار

ع ع ف ع ف

جنّتُ المأوی و فردوس برین دار السلام

ع ع ق

القطعه الاخری فی بحر المجتث مثمن مقصور

زهی کمان تو امروز به زدی چو بدیر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی تا شودت علم و دانش و تدبیر

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعر و صرگتان جو اسب و جاش زغیر

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هِزَبر و قَسْوَره و حیدر است و ضَیْغَم شیر

ع ع ع ع ف

الفاظ این بیت [illegible]

رُقاد و هَجْعَت خُفْتَن سُهاد بیخوابی

ع ع ف ع ف

خوابیدن [illegible] بی خواب شدن

بَذُول و باذِل و مانِح سخی و سبعان شیر

ع ع ع ع عف ف

[illegible]

القطعه الاخری فی بحر الهزج

گل غنچه ز شرم دهنت در دست است

دار کرد

وز گرد رهت دامن گل پر عطر است

مفعول فعول فاعلاتن فعلو

در بحر هزج نوشته هر یک سطر است

بضم و عتب و رتب چهارم قبر است

اینها همه جیبست فرجهای شبر است

الماس قلم تراش والماس قلم

ع ف ع عف

الفاس ومداد نام جنس حبر است

ع ع ف ع

القطعة الاخرى في بحر الهزج في ذكر ازواج النبي صلعم

وز بحر هزج زحاف بسیار آید

وین بحر بهر بدیهه در کار آید

مفعول

41

مفعول مفاعلن مفاعیلن فع

تقطیع کنی همه به بیدار آید

نه جفت نبی که پاک بودند همه

بد عایشه و خدیجه محترمه

با ام حبیبه و حفصه بود زینب

میمونه ٦ و صفیه ٧ و سوده ٨ ام سلمه ٩

دختر حارث بن حزن رضی الله عنها

القطعه الاخری فی بحر الهزج فی ذکر اولاد صلعم

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است

وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است

مفعول مفاعلن مفاعیل فاع

۸۰

بحر هزج اخرب ازین تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر زدر تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم

زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

جمع فرزندان رسول صلی الله علیه وسلم هشت بودند چهار پسر و چهار دختر و پسران همه در طفلی وفات یافتند بعضی شیرخواره وفات یافتن و ابراهیم در دو سالگی و بزرگترین دختران زینب بود بعد از آن رقیه و بعد از آن ام کلثوم بودن و زینب در نکاح حضرت عثمان بودن و حضرت فاطمه در نکاح حضرت علی کرم الله وجهه و رقیه و ام کلثوم در نکاح فرزند عباس رضی الله عنه ۱۲

طیب و طاهر یک پسر است که بعد از بعثت متولد شد و لقب او عبدالله بود و بعد از بعثت در ایام طفلی وفات یافته قبل از ابراهیم و در مکه مدفون شد و در آنجا وفات یافت مقدم بوده طیب و طاهر تقدیر طاهر است که زمان

القطعه ذکر اسامی اعمام النبی صلعم نه عم داشته است رسول بزرگوار

یک بیت یاد گیر و یکیک فرو شمار

چون حارث و زبیر و مقوم ابولهب
۱ ۲ ۳ ۴

عباس و حجل و حمزه و بوطالب و ضرار
۵ ۶ ۷ ۸ ۹

القطعه الاخری فی ذکر اسامی چهارده معصوم

نام‌های چارده معصوم در یک بیت من

کف خواهم تا بماند یاد کار اندر زمین

مصطفی و محمد مرتضی و علی

جعفر و موسی و زهرا یک حسین و دو حسن

القطعه الاخری فی اسامی حوالی صلی الله علیهم

چون ببر سیم از مضارع اخرب زتو روان

تقطیع اینچنین کن و در حال و در زمان

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلات

صح
این قطعه در بیان
[illegible] از اولو العزم
صلی الله علیه و سلم
[illegible]

ای تیره از جمال تو خورشید آسمان

[illegible]

مولی دوازده است نبی را یکی نبه
دیگر

44

دیگر فضاله انکه نبیع است و فی هبه
٢

ثوبان رباح وصالح ومدغم یسار و زید
٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨

بورافع وضمیر کبیهته مویهبه
٩ ١٠ ١١ ١٢

القطعة الاخری فی سورة المدینه

نور وحج والنفال مدنیی میدان
ب

تحریم وطلاق وصف وجمعه وممتحنه

سوره تحریم یا ایها النبی لم تحرم ۱۲
سوره طلاق یا ایها النبی اذا طلقتم ۱۲
سوره صف سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم یا ایها الذین ۱۲
سوره جمعه یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض الملک القدوس ۱۲
سوره ممتحنه یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا ۱۲

سبح اول وقد سمع ورعد وحدید

سوره فاتحه الحمد لله رب ۱۲
سوره بقره الم ذلک الکتاب ۱۲
سوره آل عمران الم الله لا اله ۱۲
سوره نساء یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی ۱۲
سوره مایده یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود ۱۲
سبح لله ما فی السموات والارض
وهو العزیز الحکیم له ملک السموات والارض ۱۲

بالم یکن وزلزلت احزاب همان

الم یکن الذین کفروا ۱۲
اذا زلزلت الارض ۱۲
یا ایها النبی اتق الله ۱۲

فتح ولیس ینش نصر ودهر ورحمان

سوره انا فتحنا ۱۲
سوره حجرات یا ایها الذین امنوا لا تقدموا ۱۲
سوره محمد الذین کفروا ۱۲
اذا جاء نصر الله ۱۲
هل اتی علی الانسان ۱۲
سوره الرحمن ۱۲

جون حشر ومنافقون وتغابن ایشان آن

سبح لله ما فی السموات وما فی الارض
وهو العزیز الحکیم هو الذی اخرج ۱۲
اذا جاءک المنافقون ۱۲
یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض له الملک وله الحمد ۱۲

القطعة الاخرى في اسامي مفتيان صحابه

[illegible]

مفتیان صحابه ده بود ند

[illegible]

عایشه انکه بازده است بوی
1

[illegible]

خلفا و معاذ و بود ر ز ا
٤ ٦ ٧

ابو موسی اشعری — عبد الله بن مسعود — زید بن ثابت — ابی بن کعب

اشعری و کنیف و زید و ابی
٨ ٩ ١٠ ١١

القطعة الاخری فی اسامی قلعه‌ها خیبریه

این قطعه
در نامهای قلاع خیبر است
در بحر منسرح مسدس
و آن هست فعولن بار ۱۲

مصراع

ز خیبر بستد مصطفی هفت قلعه

از زمین
حجاز

مصراع
ایضاً

خدایش بداد آنچنان ملک سالم

کتیبه بدو ناعم و شق و ابکه

١ ٢ ٣ ب

قموص و نطات و سطیح و سلالم

۴ ۵ ۶ ۷

القطعه فی اسامی قاریان

ازمکه نخست ابن کثیر است امام

نافع زمدینه ابن عامر از شام

ازبصره ابو عمرو علا دارد نام

عاصم چو علی حمزه از کوفه مدام

القطعة الاخرى في اسامي الاوجاع

وین قطعه در بیان اوجاع وارد است جمع الکثرة بلغت عرب اوجاع جمع وجع است بمعنی درد اسم

خشن ولادغ است اعیائي

خدري وممدد وحكاك

ناخس ورخوه كاسر وضاغط

وان مفسخ كز وعضل شد حاك

ضربان

ضربان و ثقیل و ثاقب باز

[illegible]

وان مصلّی که اوست اصل هلاک

دردیست که صاحب / پهلو او را به پیکان دوز / سوراخ میکند ۱۲

القطعة الاخری فی اسامی عشرة المبشرة

ده یار بهشتی اند قطعی

بوبکر و عمر و علی و عثمان
۱ ۲ ۳ ۴

سَعد است و سعید و ابو عبیده

٥ ابن وقاص ٦ ابن زید ٧ ابن جراح

طَلْحه است و زُبیر و عبد الرحمن

٨ ابن عبید الله ٩ ابن عوام ١٠ ابن عوف

ده نام لازم آمد تا خوب باشد

هر نام را از و بطلب در چهار چیز

خرد و کلان و گرد و بلند و دراز پس

یا اینکه

[illegible]

باریک و تنگ و سرخ و سفید و سیاه نیز

[illegible]

هشت حرف است انکه اندر پارسي نايد همي

تا بياموزي نباشي اندرين معني معاف

بشنود اکنون تا کدام است آن حرف و یاد کیر

ثاء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عين قاف

١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨

انچه فرمود مصطفی و نکرد

پنج بود ای برادران دریاب

ختنه کردن

خدمت مادر و پدر کردن

اذان در دو گوش نوزاییده در گوش کس دادن

ختنه و بر و والدین و آذان

وام دادن طهارت از پی خواب

القطعه الاخری فی ایام نحوس

هفت

هفت روز نحس باشد در مهی

زو حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده با شانزده
۳ ۵ ۱۳ ۱۶

بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج
۲۱ ۲۴ ۲۵

القطعه الاخری فی الساعی المشهور بالروزنه فی بحر البروج

چو از بحر هزج خرّم شود دل

بود آسایش جانهای حاصل

مفاعیلن مفاعیلن فعول

چنین تقطیع کردش مرد عاقل

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه

ربیع الاول ربیع الثانی جمادی الاول جمادی الآخر ب

شباط

شباط اذار و نیسان و ایار است

رجب شعبان رمضان شوال

حزیران و تموز و آب ایلول

ذی قعده ذی حجه محرم صفر

بگذارش که از من یادگار است

القطعة الاخری فی اسامی مشهور الفارسیه

هزج را گر تمام ارکان همی خواهی

ازین بگذر

بگیر این وزن را یاد و بکن این قطعه را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زهی با فر تمیز دانی زهی داماد پیغمبر

ز فرودی چو بگذشتی مه اردی بهشت آید ۱ ۲

بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت همی باید ۳ ۴ ۵

پس از

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی ان
۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

که بر بهمن خبر اسفندارمز ماهی نیفزاید
۱۱ ۱۲

القطعة فی شهور العرب

از محرم چو بگذشتی که بود ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب ست از پی شعبان رمضان و شوال

پس ذیقعده و ذی حجه بکن نیک نظر

القطعه فی اسامی السنوات

این قطعه در بیان نامهای سالها که حکمای ترک اعتبار کرده
اند حاصل کلام آنکه حکمای ترک سالها را آورده اند
که بدوازده دایره است در هر یک از سنین دوازده را تسمیه
باسمی مضافت بحیوانات آن سال را باو معروف میدانند
و از طبیعت آن حیوان احکام الکائنات استخراج کرده اند
و ناظم رحمة الله علیه نامهای سالها این را ترتیب نقیاد
که اگران فارسی است در صورت ابیات چنان که نامزد کرده
گفته

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
(محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی)

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
(جمادی الاول، جمادی الثانی)

سابع ثامن

انگاه باسپ و کوسفند است حساب

رجب شعبان

تاسع عاشر یا یب

حمدونه و مرغ و سک و خوک اخر کار

رمضان شوال ذیقعده ذیحجه

بدانکه ترکان دوازده برج را بنام جانور میخوانند و هر یک ازین دوازده

سال را که تاریخ ایشان است بیکی از جانوران نسبت کنند بدین ترتیب

سیچقان ئیل	اود ئیل	بارس ئیل	توشقان ئیل	لوی ئیل
سال ۱ موش	سال ۲ گاو	سال ۳ یوز	سال ۴ خرگوش	سال ۵ نهنگ

انیلائیل بونت ئیل قوئیل بیجین ئیل تخاقوئیل ایت ئیل تنکوزئیل

سال ۶ مار سال ۷ اسب سال ۸ گوسفند سال ۹ میمون سال ۱۰ مرغ سال ۱۱ سگ سال ۱۲ خوک

القطعه فی اسامی البروج

برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر

برج در نعت بمعنی کوکب و حصن منزل اسباب و حصار و بمعنی آسمان نیز آمده ۱۲

جمله در تسبیح و در تحلیل حی لاموت

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد

۱ بره ۲ گاو ۳ حمدوت ۴ بنجایابه ۵ ارسلان

سنبله ۶ میزان و عقرب ۹ قوس ۱۱ و جدی و دلو و حوت ۱۲

خوشه ترازو کژدم کمان دلو بزغاله ماهی

القطعة الاخرى فی اسامی السیارات

هفت کوکب که هست عالم را

گاه زایشان نظام و گاه خلل

قمر است و عطارد و زهرا
۱ ۲ ۳

شمس و مریخ و مشتری و زحل

٤ در آسمان چهارم ٥ در آسمان پنجم ٦ در آسمان ششم ٧ در آسمان هفتم

القطعة الاخرى في اسامي سيارات فارسيه

کواکب مه و تیر و ناهید میدان

۱ ۲ ۳

در فارسی زحل را کیوان خوانند مشتری را برجیس مریخ را بهرام
آفتاب را خور و عطارد را تیر و زهره را ناهید و قمر را مه و فلک را
سپهر و هر دوازده برج قمر را خانه داده و آفتاب را شیر
داده و باقی پنج ستاره دو برج یکی را دو دو مقرر کرده‌اند
چنانکه گفته‌اند از حمل و عقرب تا بهرام ادهم معلوم

چو خورشید و بهرام و برجیس و کیوان

٤ ٥ ٦ ٧

القطعة الاخرى في بيوت سيارات

حمل

حمل و عقرب است با بهرام

یعنی حمل و دوم عقرب
دو خانهٔ مریخ را است

قوس و حوت است مشتری را رام

یعنی قوس و دوم حوت
دو خانه مشتری را است

ثور و میزان چو خانه زهره است

یعنی ثور و دوم میزان
دو خانه زهره است

مر زحل راست جدی و دلو مقام

زحل را است
دو خانه
یعنی جدی و دوم دلو

تیر و جوزا و خوشه مه سرطان

[illegible]

عطارد سنبله قمر

خانه افتاب شیر مدام
اسد
خانه افتاب را
اسد

شمه گفتم از نجوم ترا

تا بیا نورش تمام تمام

القطعه الاخری سکون الشمس فی کل بروج

خور بجوزا سی و دو ۳۲ سی و یک ۳۱ است
حمل و ثور

سنبله سرطان
حمل و ثور و شیر بان و بیش

آفتاب در حمل ۳۰ دیگر روز آفتاب در سرطان
قدر ۱/۳ و در اسد و سنبله
میماند نور هم همین ۱۲
۳۱ و دیگر روز میماند ۱۲

۳۰
دلو و میزان و حوت و عقرب سی ؛؛ ها

آفتاب
در دلو و میزان و حوت
میماند ۱۲
و عقرب ۳۰ روز میماند

۲۹
ببت و نه قوس و جدی نی کم بیش

آفتاب
در قوس و جدی
میماند ۱۲
بیست و نه روز

القطعه الاخری

هر چه از ماه شد منتفی کن ها

پنج دیگر فزای بر سر آن

یعنی چو خواهید بدانید که ماه در کدام برج است انچه از ماه گذشته است
دو چندان بکنید و پنج دیگر بران افزون کنید و بعد از ان
ببینند که افتاب در کدام برج است و برج افتاب گذشته هر
برج افتاب پنج عدد حساب کنند چون پنج ماند ماه در ان
برج است که عدد پنج تمام شد مثل دوازده روز
ماه رفته دو چندان بیست و چهار روز مجموع بیست و نه روز بران پنج افزاید
شود که پنج است اگر افتاب در برج سنبله باشد قمر در
جدی باشد ۱۲

پس بکاه پنج زان ز موضع شمس

خانه گیر و جائی ماه بدان

القطعه الاخری

لا و لا لا لا و لا لا شش مه است

۳۱ ۳۱ ۳۲ ۳۱ ۳۱ ۳۱

حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله کل کط

لَل کَطَ وکَطْ لَلْ شهور کوته ات
۳ ۲۹ ۲۹ ۳۳
میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

القطعة الاخری

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰

م ن س ع ف ص ق ر ش
۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰

ت ث خ ذ ض ظ غ
۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

یکان شمار ز ابجد حروف تا حطی

چنانکه از کلمن ده ده است تا سعفص

ولیک از قرشت تا ضظغ بود صد صد

دل از حساب جمل شد تمام مستخلص
خلاص

القطعة الاخرى في بيان اوزان الفلزات

زروی جبه و هفتاد و یکدرم سیماب
اب رو تینه

چل و شش از صفر ار زر بی و بست شمار

ذهب صد است و سرب نجه و نه آهن چل
رصاص

برنج و مس چل و پنج است و نقره پنجه و چهار

مثل قرانبا چهل درم

نقره پنجاه و چهار درم

القطعة الاخري

نه فلز مستوي الحجم را چون بر کشی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیر چل

١٠٠ ٧١ ٥٩ ٤٠

لونا نود درم پاره کم چهار و یک درم — اسرب پنجاه و نه درم — قلعی چهل درم

فضه نداهن یکی مس و شبه مه صفر ماه

٥٤ اوبار یکان و چهار درم ٧٠ آهن چهل درم ٧٥ بخرسنگ یگانه اوبر چهل و پنج درم ٧٤

القطعة الاخرى في بحر الهزج

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچهٔ خندان

قدت سرو روان دل از رخت ریحان باغ جان

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

نطوان

58

بخوان بحر هزج زین وزن خوش ایبقطعه را خوان

کتف شانه معارود عضد بازو سیران

زنجی ورنکی دنیه دمرغ وشوی بابران

صمم کری بکم کنکلی عرج لنکی بله کولی

علیم وعالم وعلام دانا واسی نرمان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است و ظلّ سایه

حیا و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان و انکه

شتا و صیف بی شبهت زمستان است و تابستان

عدو و خصم دشمن دان خدار و خوف ترسیدن

و وثاق

59

وثاق و تکل بند آمد حصین وجه سجن زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده

خبری رسوادنی باکیس ضنی لاغر بهی تابان

سغب غرث وطوی وجوع مصدرهای نعت اروی

یکی سغبان دویم غرثان سیوم طیان دگر جوعان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و آهن ناله

حذر خاشع فزع خایف قلق هیبت وجل ترسان

تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو

سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران

وند منج و وصب رنج و الم درد و جوی سوزش

أقط بینو دوا دارو تیق بد خو میق گریان

خصر بارد شبم سرد و سخین گرم و حزین غمگین

فرح شادی و مسرور است و جذلان و فرح شادان

صغر خردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش

ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

جوییدن

دم زنا ب

عَنا رنج و سنار فعث جلالفی و بکا کریه

دور
شدن و دور
گردانیدن
از وطن

خنف میل و خفر شترم و صیاح است و صخب افغان

غرین و غیل و غاب و عیضه و ایک و شری بیشه

زبد کفک و سنین قحط و مطا ثبت و جراب انبان

قحطا

تنوفه فهمه و فیفا فلات دشت سبسب بیدا

جیره

61

چو بدْ و دُوْ بیابان است و لوْب و حره سنکستان

لُغز اُحْجیّه چیستان و سُمر اُسطوره افسانه

لَعب بازی کُرت کوی و مِحْجن صولجان چوکان

القطعه الاخری فی بحر رجز مثمن سالم

ای ماه روی کمتبی وی دلبر شیرین دهان

خورشید رویان را نشد ذکر لب و در در زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

این است تقطیع رجز بر خوان چو بلبل هر زمان

طور و جبل طود و علم کوه است و حارس پاسبان

صرم و عسل اری و ضرب شهد است و مجان رایگان

میزان

میزان ترازو و حمل بار و قمر خرواری بود

فلک و سفینه جاریه کشتی شراع بادبان

لوح و سکاک و جو هوا املان بری خالی تهی

شامخ بلند و قلّه سر معراج و سلّم نردبان

صالح نکو طالح بتر کفه پله مدهن دبه

مِقْوَل زبان نسوت زنان عاشق خوشتن خبران زبان

جِسْم و جَسَد شَخص و طَلَل چو با و جثمان و بدن

تَن ذات هستی کَون بودن روح و نفس و مهجه جان

جان

سِنَّور و قِط و خَیْطَل و هِرّه است گربه کلب و سگ

بُرْغوث کیک و نمل ذرّه مورجه عالم جهان

اقلت

فلك كمي راحت خوشي شربت بدري ملكت شهي

سودت سري جدت نوعي كذطعت بريي ربيت كمان

لادغ كزان بالغ رسان اكل خوران راتع چران

طاير پران قاطع بران جاري روان ساعي دوان

جمع وفريق وقوم فرقه امت ومعشر كروه

طاق یله شکوه کله بجمه کله راعی شبان

غیّ وضلالت کمرهی بغض وعداوت دشمنی

تلقا جهت قران تبی تبیان بیان آیت نشان

القطعه الاخری فی بحر المضارع اواخر

ای سیمبر که هست دلیت همچو خار سخت

جان درهوا

64

جان در هوای لعل تو خوش لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

پرسیدم از استاد سخن مشکل اسما
گفتم که بنداچیست مرا گفت که بدانم

گفتم که ذکر بر سبب است از مشکل افعال
لا ادرجه باشد بلغت کیف بدانم

پرسید از من لطیفه گوئی — پنداشت که من ابجد ندانم
گفتم که بیارسید اجرت — گفتم که بیارسید ندانم

وین بحر شد مضارع و خوان ای بسعید بخت

میزاب ناودان و نهری نهم شنجر درخت

چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

کُلّ و جمیع و قاطبه و جمله و آن همه

شطر است و نصف نیمه و جزء است و بعض لخت

قثا خیار و سلق چغندر و جزر گزر

نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت

فیجن سداب و فوم و قشد و سیر و بادرنگ

دبّا کدو و قرع ترا و شدید سخت

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب

زیّ و لباس کسوت و چون حظّ و جدّ بخت

ماه شب چهارده بدر است و جرم تنش

هاله است دایره بود و ماهتاب فخت

القطعه الاخرى فى بحر الخفيف

اي خطت رشک مشک تاتاري

ذوق بحر خفيف اگر داري

فاعلاتن مفاعلن فعلن

گوي چون بلبلان گلزاري

66

سُكْر مستي و صَحْو هشياري

نَصْر و عَوْن و مظاهرت ياري

مُبْرَم و مُتْقَن و مَتين محكم

مُظْلِم و داج و مُدْلَهِم تاري

دَهِن و وهي ابت و ونى سستي

ذل و ذلت هوان و هون خواری

ابتهال و ضراعت است و ضراع

استکانت تضرع و زاری

قسم و حلف و یمین سوگند

ذمی و اهل ذمه زنهاری

باس

67

یأس و حرمان قنوط نومیدی

جون تعطل بطالت بیکاری

قرد کپی و قضاعه سک آبی

حرفه پیشه حرا سزاواری

ضرب و جلد است و عضو هر دو زدن

ترکی اُرماق وهندوی ماری

عَرف خوشبوی وعُرف نیکوی

مُشک مُشک وبرات بیزاری

القطعة الاخری فی بحر المضارع

زهی دل برده از گل لاله رویت برعنائی

شده

68

شده دیوانهٔ زنجیر زلفت عقل سودایی

مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیْلُنْ مَفَاعِیل .

بخوان این قطعه در بحر مضارع بوزن بینایی

وُقُوف وحدس وشعر وعلم وذهن وفهم دانایی

غمار وحفله انبوهی حدیث چون وحده تنهایی

انجم انبوه تنهار تنهار

غبار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی

مخاتیم و مکائیل کیلها فیلوله رائی

شر ضغن و ضغینه احنه و حقد و خنق کینه

قسیم فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

الی نعمت ضرر زحمت بلا انعم نعمت و رحمت

کتان و کتن غطا پوشش فصیح فضح رسوائی

رطب خرما و قنوان خوشه عذق چون جوز از خوشه

نخیل و لینه خرمابن جو سلا شیخ خرمائی

جنین است و ولد بچه جو نسل و نجل زه زاد

جو کهلان مرد دو مو شاب و شیبه برنائی

قبس یکباره آتش دان و کانون آتش دان
اخگر
چوله

هبوط است و صعود است
بالا بالایی

القطعه الاخری فی بحر المضارع

از مشک تر رقم زده بر صفحه قمر

قوت از لب و رخت دل بیمار گلشکر

مفعول

70

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع آمده این درج پر گهر

از میل و شفره مخذی نشکرده دان ذکر

بولاد انیث ضد شش اسکاف کفشگر

خنزیر خوک در جبل هلیک کاس موی

تسنحین و قفقش کفش و ثنا جو نبا خبر

شکر است فرج و خرکس کین اندرون

مهبل و انش قهبلس و زرب و ابریز

خصیه است خایه عانه زهار است و سره ناف

ثغره مغاک سینه و رماعه تارک سر

کالوس

کابوس دان سکاجه و ضاغوطه و نید لالان

جاثوم هم منددو هتاک پرده در

منهاج و منهج وجد دو قصد راه راست

ورد دو شریعت و عطن دو مورد آبخور

بدع و بدیع و بدعه نو است قدیم باز

دیرینه و ادیب هنرمند ادب هنر

ق ع ح ع

القطعة الاخری فی البحر المضارع

ای جان من ز ناوک چشم تو گشته ریش

بر دل محبت تو بلا غم تو بیش

مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

الی آخر

این بحر شد مضارع میساز ورد خویش

عقرب چو کژدم است و حُمه زهر و شَبا ابره نیش

جُعبه جفیر هجو وقاض و کنانه کیش

اعْصار گردباد چو نکبا کج و شمال

ضد جنوب و باد صبا پس دبور پیش

باد وزنده جنوب باد از جانب مغرب وزد

حُمّی تب و صُداع و فواد د کباد هست

درد سر و دل و جگر و جُرح قرح ریش بهوره

اَکحَل فراخ چشم و حوا کحل سیاه پلک

اَشهَل تو میش چشم شمر چون قربه خویش

مسرد درفش از زاغ و کیمخت و صد غم

بلکه

73

باشد غرا سریسم جون شرط دان شش

القطعه الاخری فی بحر الرمل

ای بکردت صف زده خوبان حوران منظره

همجو خط لب بسته کرده ماه تابان دائره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر رمل خوش خوان بصوت حنجره

شمع موم و زیف و بهرج ناسره چندین سره

درم قلب درم ناسره

شادن و خشف و غزال است و رشا آهو بره

ثقبه سوراخ است و منجل داس و بیرم کرد بر

بر ران

داس که از آن علف دو غال

گلبتان ماشه است و کلوب انبر و منشار اره

شیخ و فانی و یقین همّ و مرهم سیر است و زال

خیر بون شهله عجوزه درویش و شهیر

علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قصر کوشک

جذم و بنیان و اساس اصل است و شرفه کنگره

و ماق ماق

مقدم العین است و ماقی موق موق

کنج چشم و موخر شش و نبال و بازل سنجه

جوز کوز و لوز بادام است و عجه خایه زیر

جوز بویه — بادام

چون سرطراط است بالوده مستمن پروره

بالوده

پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع

زن عورت صحبت کردن

ارکان حج یعنی عمل و اداب حج

روث سرگین است لیکن فرث سرگین دره

لید دیا گوبر

سرگین شکنبه

دهش

وحش دشتی و فراو غرو مسحل گور نر

چون اتان ماده خر است و وحش تولب خر کره

القطعه الاخری فی بحر المضارع

ای برده مهر از مه روی تو مشعله

آن کیست تا بروی تو گردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بحر مضارع است فی خوشش خراش ثقلقه

خارج برون جمد یخ ورحلونه فتحیله

داخل درون طبق ته وضوضاات مشغله

دابوغ هندوانه وبطیخ خربزه

خربوزه

قاوون

چون کعک کاک و قرص کلیچه لُبا قله

قنفذ چو خارپشت و سلحفات سنگ پشت

ضبّ سوسمار و ضفدع چغز و دلق

جبهه چکاد و مفرق و فرق و دماغ مغز

امّ الدماغ جای دی و جمجمه کله

طلق و مخاض درد زه و غیل شیر حمل

ادره غرو شری جدری نفط آبله

وضع آن بچه که اخر طهرش بود علوق

یتن آنکه بازگونه بپا بقا بله

ای کودکی که بوقت ولادت اول از شکم مادرش دو پا بیرون آرد ... گویند

مطبوخ پخته مغرفه کفکیر و فور جوشش

77

ثفیه دیک بایه وطنجر یاتله

مشط است شانه دلق کهن منسا عصا

مرط گلیسه کلیم بود اربعین چله

سطر است خط و زبرجه رقم و ارجه سفر کتاب

تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئله

منحت چو رند باشد و منقار سکنه

مثقب سبه دبیر بود جاه ودام وفتح تلبه

ملاح کشتیبان و دقل تیر کشتی دان

مجذاف بیل کشتی و مردی بود خله

القطعه الاخری فی بحر متقارب مثمن محذوف

رغبت

رخت طعن خوبی زده بر قمر

لبت غنچه را کرد خون در جگر

فعول فعولن فعولن فعول

تو این وزن دلکش تقارب شمر

وجیز و ملخص بود مختصر

سوی جز نعم آری الّا مگر

کأیّن وکائن وکئی و کأ

وکی بمعنی کم اندر

سخن کم کردن

خبر

القطعه الاخری

ای قدت سرو ورخ گل رعنا

گل

گل ز روی تو در عرق ز حیا

فاعلاتن مفاعلن فعلن

وزن بحر خفیف خوان صنما

فرفخ و رجله بقلت الحمقا

خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعانست ودق وحر گرمی

زمهریرست وبرد وقر سرما

ورد گل دان وهندبا کسنی

اریج وطیب وعبق بویا

نعم وحش چارپا وسبع

دد و حیوانه دشت و دار سرا

عجز است و ورک چو ردف سرین

مثل و کفو است و رتبه ند همتا

ناس و انس و اناس ادمیان

تمت

پدر و مادر آدم و حوا اط



این کتاب [redacted] است اگر کسی دعوا
کند باطل است این کتاب خریدی نصاب الصبیان ده روپیه

الهی کرم کن نمی سندرا باما عفو کن گناه خداوندرا





بسم الله الرحمن الرحیم

بخرج کاتبی

قلم مارا ادرنا









این کتاب [illegible] است اگر کسی دعوا
کند باطل است این کتاب خریدی نصاب الصبیان ده روپیه

الهی کرم کن نمی سند را یا با عفو کن گناه خداوند را



یا سزباف
بسم الله الرحمن الرحیم
بخس ح کابکی
قلم ماهی ادرنا
یا ماهی نوح قلیچ نستا